

## ترمذی حکیم یا صوفی

پروانه عروج نیا<sup>۱</sup>

**چکیده:** در این مقاله با توجه به شرح احوال و آرای محمد بن علی ترمذی مشهور به حکیم ترمذی عالم، محدث، فقیه و عارف سده سوم هجری و مؤسس مکتب «حکیمیه» روش خواهیم ساخت که وی بدون پیوند ارادت با مشایخ صوفیه به آرا و عقایدی نزدیک به اهل تصوف دست یافت و تصوف و صوفیان پس از خود را نیز متأثر از این آرا و عقاید کرد. در این نوشتار استقلال اندیشه ترمذی و حکمت یا عرفان او از تصوف رایج در آن روزگار و نیز تفاوت آن با عقاید صوفیان بررسی شده است.

**واژگان کلیدی:** حکمت، تصوف، ولایت، عارف، مکتب حکیمیه.

---

۱. عضو هیئت علمی و مدیر گروه عرفان بنیاد دائرة المعارف اسلامی E-mail: porujnia@gmail.com

تأثیر مقاله: ۱۳۸۹/۱۱/۲۰

دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۱/۱۱

#### مقدمه

ترمذ<sup>۱</sup> شهری بر کرانه راست جیحون (آمودریا) و بر سر راه سمرقند به بلخ و مهم‌ترین شهر ایالت چغانیان، امروزه در منتهی‌الیه جنوبی ازبکستان و نزدیک مرز افغانستان واقع است. این شهر که بقایای صوامع بودایی در اطراف آن نشان از گذشته بسیار طولانی دارد، همراه با شهرهایی چون بخارا، سمرقند، خجند، فرغانه، اخسیکث جزء شهرهای مهم ماوراء‌النهر به‌شمار می‌آمده است. هنگامی که مسلمانان به فرماندهی سعید بن عثمان بن عفان در پی فتح سمرقند بر ترمذ دست یافتند، هنوز دوازده معبد بودایی با حدود هزار راهب در آنجا فعال بود. در اواخر سال ۸۵ هجری قمری مردم ترمذ همگی مسلمان شدند. در سال ۱۱۸ هـ که مقر حکومت والیان خراسان از مرو به بلخ منتقل شد، ترمذ همچنان رونق خود را در طول سال‌هایی که حکومت ماوراء‌النهر در دست فرمانروایان خراسان بزرگ (طاهریان، صفاریان، سامانیان) بود، حفظ کرد (بن‌حوقل، ۱۹۶۷: ۴۷۰-۴۶۷؛ ۴۶۷-۴۶۵).

کثرت علما و دانشمندان ترمذ در طول تاریخ تمدن اسلامی، به‌ویژه در سده سوم اعجاب‌انگیز بود. پیشینه‌اندیشه‌های یونانی و بودایی همراه علوم تازه تأسیس اسلامی، زمینه‌جهش فکری به‌ویژه در فقه و حدیث و عرفان را فراهم کرد. همین جهش سبب شد تا جویندگان علوم اسلامی نیازی به رفتن از شهر کوچک ترمذ نداشته باشند. از جمله بزرگان علم حدیث و فقه در ترمذ: ابوعبد‌الله صالح ابن عبدالله ذکوان باهلي ترمذی (متوفی ۲۳۹ هـ) از مشایخ حسن ابن علی ترمذی، پدر حکیم ترمذی و احمد ابن خضرویه؛ ابویوسی ترمذی صاحب سنن ترمذی (واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۲۱۹؛ خطیب بغدادی، ۱۴۲۲: ج ۱۱، ۳۷۲)؛ ابوالحسن احمد بن حسن ترمذی معروف به ترمذی کبیر (متوفی ۲۴۱ هـ) که از اصحاب احمد بن حنبل بود و بخاری از طریق او از احمد بن حنبل روایت کرده است (ذهبی، ۱۳۷۶: ج ۱، ۹۱) و ابوجعفر محمد بن احمد بن نصر ترمذی (متوفی ۲۹۵ هـ) محدث و فقیه شافعی که از جمله آثار او کتاب اختلاف اهل الصلاة می‌باشد که در آن به عقاید کلامی خود اشاره کرده است.<sup>۲</sup>

با توجه به سوابق فرهنگی درخشان و طولانی این شهر به احتمال بسیار اهل علم و معنای آن از جمله خود ترمذی از وجود صوفیان منتبه به مکتب بغداد در خراسان باخبر بوده‌اند اما ترمذی به سخنان این صوفیه استناد نمی‌کند و در سرگذشت‌نامه‌اش از مصاحب و پیوند ارادات با آن‌ها سخن نمی‌گوید. مردم ترمذ نیز او را نه به عنوان صوفی بلکه به عنوان حکیم می‌شناختند.

## ۱. شرح احوال حکیم ترمذی

ابو عبدالله محمد بن علی بن حسن / حسین بن بشربن هارون ترمذی مفسر، محدث، حافظ، متکلم، فقیه و عارف نیمه دوم سده سوم هجری است. تاریخ تولد و مرگ او در منابع مشخص نشده است. وی احتمالاً بین سال‌های ۲۰۵ تا ۲۱۵ زاده شد و بین سال‌های ۲۹۵ و ۳۰۰ وفات یافت (ترمذی، ۱۳۶۶: ۱۱). او در خانواده‌ای روحانی و متکلم به دنیا آمد. پدرش علی بن حسن ترمذی از محدثان بود و به سرزمین‌های شرق اسلامی سفر کرده و در بغداد از شداد بن حکیم و صالح بن عبدالله ترمذی حدیث شنیده بود. ابویزید طیفور بن عیسیٰ بن آدم بسطامی معروف به بایزید صغیر نیز از حدیث روایت می‌کرد. افرونبراین مادر حکیم ترمذی از محدثان بود و حکیم از او هم روایت کرده است.<sup>۳</sup> از حکیم ترمذی زندگی نامه خودنوشتی مانده که شاید نخستین زندگی نامه در میان عارفان باشد. این رساله کوتاه به نام بدوسان معتبرترین متن درباره احوال احوال ترمذی است. براساس مطالب این رساله وی تحصیلات رسمی را در هشت‌سالگی در علم‌الآثار (علم حدیث) و علم‌الرأی (فقه حنفی) شروع کرد (ترمذی، بی‌تا: ۱۴). از محتوای آثار ترمذی می‌توان حدس زد که او در ضمن تحصیل و مطالعات از طریق کلام و مقالات فرق با فلسفه یونانی آشناشی پیدا کرد، ولی بیشتر زمان تحصیل او به یادگیری حدیث گذشت (زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۴۹). با توجه به محدثانی که ترمذی از آن‌ها نقل قول کرده احتمالاً<sup>۴</sup> وی سفرش را به مکه در حدود سال ۲۷۰ ه ق انجام داده است (Radke, 1980:39).

ترمذی در مسیر خانه خدا در بصره، به استماع حدیث پرداخت و سرانجام در مکه حالتی روحانی به وی دست داد که آن را در بدوسان (ترمذی، بی‌تا: ۱۴) به عنوان نقطه شروع سلوک عرفانی خویش توصیف کرده است. پس از آن میل به گوشه‌گیری پیدا کرد و وقتی به وطن بازگشت، خود را وقف زندگی سراسر زهد و ریاضت کرد. با این حال، در این مدت احساس سرگردانی می‌کرد و به دنبال کسی می‌گشت تا او را راهنمایی کند. در چنین اوضاع روحی و فکری بود که کتابی از ابو عبدالله احمد بن عاصم انطاکی<sup>۵</sup> را خواند. ترمذی می‌گوید که این کتاب وی را در مجاهده‌های روحانی اش یاری کرد (ترمذی: بی‌تا: ۱۵). پس از مدتی گروهی گرد او جمع آمدند که با آن‌ها روزها به مناظره و بحث می‌پرداخت و سحرگاهان به دعا و تضرع سرانجام چنانکه خود می‌گوید، آرای وی سبب شد که مقامات دولتی درباره او تحقیق و سپس وی را به بلخ احضار کنند. درباره او به والی گزارش داده شده بود که وی از «حب» سخن می‌گوید و بدعت‌گذار است و ادعای

نبوت دارد (ترمذی، بی‌تا: ۱۸-۱۷). سرانجام در حضور والی بلخ او را محاکمه کردند و گویا ترمذی در این محاکمه از خود دفاع مؤثری کرد، زیرا به ترمذ بازگشت و فقط به او تکلیف شد که در باب حب سخن نگویید (ترمذی، بی‌تا: ۱۸)؛ اما طبق منابع نسبتاً متأخر از زادگاه خود تبعید شد و در نیشابور اقامت گزید (سبکی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۲۴۵) و یا به بلخ رفت و به خاطر اینکه مذهب ابوحنیفه داشت، در آنجا بسیار محترم و مکرم گردید (ابن حجر، ۱۳۹۰، ج ۵: ۳۰۸) اما با توجه به اینکه وی در سرگذشت‌نامه‌اش به مسئله تبعید اشاره نمی‌کند و آرامگاه وی نیز با هزینهٔ بسیار در عصر تیموری در ترمذ بنا شد، گزارش اخیر غیرمحتمل می‌نماید (راتکه، ۱۳۷۹: ۱۸).

اما چنانچه ترمذی به نیشابور رفته باشد، ظاهراً این سفر همزمان با فعالیت و شهرت ملامتیه در آن سامان بوده است. به‌حال، او از دور یا نزدیک با برخی ملامتیان مراوداتی داشت و البته مخالف عقاید آنان بود. او در نامه‌ای که به ابوعلام حیری نوشته است همان اشکالی را به آنان می‌گیرد که پس از چند سده شیخ شهاب‌الدین سهروردی در عوایف‌المعارف بر اصحاب ملامت گرفته است.<sup>۶</sup>

براساس آنچه در بدوان آمده به‌زودی اوضاع ترمذ به نفع او دگرگون شد و کسانی که عليه او سخن چینی کرده بودند، پراکنده شدند و وی نیز مدتی با متكلمان وارد بحث شد و بر آن‌ها غالبه کرد. از آن‌پس بنا به گفتهٔ خودش چهره‌ای معتبر گردید (ترمذی، بی‌تا: ۲۰-۲۱). از وقایعی که پس از این بر او گذشت در بدوان خبری نیست، بقیهٔ این اثر به نقل رویاهای او و برخی شاگردان، به‌ویژه همسرش می‌پردازد که خبر از مقام معنوی ترمذی می‌دهد.

از گزارش‌های پراکنده‌ای که دربارهٔ ترمذی در برخی منابع آمده است (ذهبی، ۱۳۶۷: ۱، ج ۱: ۱۶۱) و (سبکی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۲۴۵)، این اندازه می‌دانیم که در سال ۲۸۵هـ در نیشابور حدیث می‌گفته و احتمالاً با دیگر عارفان معاصر در منطقه رفت و آمدی داشته است، از جمله به یحیی بن معاذ علاقه‌مند بوده و او را از اولیای خداوند می‌دانسته و دربارهٔ او نوشته است که خداوند چیزی از ملک جمال از عالم غیب بر وی آشکار کرد و حال انس بر قلب یحیی غالب بود و اما در حال انس احتمال گستاخی از انسان می‌رود (ترمذی، بی‌تا: ۴۰۳). همچنین نامه‌ای از او به ابوعلام حیری (متوفی ۲۹۸هـ) دربارهٔ صدق به‌جا مانده و نامه‌ای نیمه‌ تمام نیز به محمد بن فضل بلخی (متوفی ۳۲۰هـ) نوشته است (راتکه، ۱۳۷۹: ۱۱۷، ۱۱۹).

## ۲. استادان و شاگردان

منابع متقدم مشهورترین استادان وی را در علوم دینی نام برده‌اند. محمد ابراهیم جیوشی با مراجعه به اسناد روایات ترمذی؛ تعداد ۱۶۸ تن از مشایخ او را در حدیث شناسایی کرده است (جوشی، ۱۹۸۰: ۳۹-۵۲). منابع صوفیه نیز درباره استادان وی در عرفان از سه شخصیت برجسته نام برده‌اند: ابوتراب نخشی که خود از مصاحبان حکیم حاتم اصم بلخی و از مشایخ خراسان بود، احمد بن خضره وی بلخی (متوفی ۲۴۰)، از مشایخ خراسان که به جوانمردی معروف بود و یحیی الجلا از مصاحبان بشر حافی (سلمی، ۱۴۰۶: ۲۱۷). با توجه به اینکه وی در زندگی نامه خود نیز در آثار دیگر کش از این افراد یاد نکرده است و در ارتباط او با برخی صوفیان نیشابور (ملامتیان) نیز احوال مرید و مرادی وجود ندارد، به نظر می‌رسد که بنا به مذاق برخی از طبقات نویسان صوفیه مانند سلمی که تمایل داشتند همه اصحاب حال و معرفت را در ردیف صوفیه بشمارند، برای او نیز سابقه ارادت به مشایخی که به‌زعم آن‌ها همگی صوفی بودند، ذکر کرده‌اند.<sup>۷</sup>

از شاگردان حکیم ترمذی نیز عده کمی را می‌شناسیم. اگر سخن هجویری (متوفی ۴۷۰ هـ ق) را ملاک قرار دهیم که به مکتبی به نام مکتب ترمذی اشاره کرده که اعضای آن به نام بنیان‌گذار این مکتب خود را «حکیمیان» می‌خوانند، باید تعداد شاگردان او را بسیار دانست (هجویری، ۱۳۸۳: ۲۱۶)، اما ما تعداد کمی از آن‌ها را می‌شناسیم که اغلب هم شاگردان وی در حدیث بوده‌اند.<sup>۸</sup> همچنین هیچ اطلاعی از تشکیلات نحله حکیمیه، سردمداران، فعالیت‌ها، گسترش و سرانجام آن نداریم. البته این احتمال هم وجود دارد که به جهت گوشگیری ترمذی و ضرورت پنهان داشتن حقایق ترجیح می‌داد که از طریق آثارش اثرگذار باشد تا از طریق تربیت شاگردان بسیار به‌هرحال، مهم‌ترین شاگردان وی در عرفان و معرفت حکیم ابوبکر ابن وراق و حکیم ابوالقاسم سمرقندی بودند که درباره آن‌ها اطلاعاتی داریم و از قاضی حسن بن علی جوزجانی فقط می‌دانیم که تقریباً همسن با حکیم ترمذی و دارای تصنیفی در ریاضات و مجاهدات و پاره‌ای معارف و حکم بوده است (سلمی، ۱۴۰۶: ۲۴۶)؛ درباره منصور بن عبدالله هروی، احمد ابن محمد بن عیسی، ابوبکر محمد بن جعفر بن هیثم تقریباً هیچ نمی‌دانیم.

### ۳. آثار ترمذی و ویژگی آن‌ها

از شگفتی‌های زندگانی ترمذی وجود تصانیف بسیار از اوست. افکار ترمذی نیز بیشتر از طریق همین آثار پایدار مانده است. ترمذی در آثارش از منابع مختلف بهره گرفته است. وی با آنکه شیعه نبود<sup>۹</sup>، اما از شیعه و نیز از افکار گنوی و نوافلاطونی متأثر بود. عباراتی نیز در زندگی نامه خودنوشت او هست که نشان می‌دهد ترمذی حتی مدتی به علوم طبیعی و طب قدیم نیز مشغول بوده است (ترمذی، بی‌تا: ۲۷). او این‌همه را با تجربه‌های عرفانی خود در هم آمیخته است. بنا به نظر راتکه:

وی نخستین مؤلفی است که نوشته‌هایش ترکیبی از عرفان، انسان‌شناسی، جهان‌شناسی و الهیات اسلامی است و به طور کلی نظام فکری او را می‌توان نماینده حکمت قدیم اسلامی دانست (راتکه، ۱۳۷۹: ۲۷).

وی در بسیاری از علوم اسلامی از جمله حدیث، علوم قرآنی، فقه و فقه‌اللغه آثاری دارد، اما بیشتر آثار او عرفانی است و حتی در آثار غیرعرفانی وی نیز توجه به موضوعات عرفانی موج می‌زند. بسیاری از آثار وی در پاسخ به درخواست این و آن بوده است و از برخی از این درخواست‌ها روشن می‌گردد که عده‌ای از اهل معنا از ری تا ترمذ او را در زمان حیاتش می‌شناخته و درباره مسائل عرفانی و سلوکی از او سؤالاتی می‌کرده‌اند.

اگر گزارش هجویری را درباره انتشار و رواج کتاب‌های ترمذی در میان اهل علم در قرن پنجم بپذیریم، باید بگوییم که تأثیر وی و آثارش از سده پنجم آغاز شده است. کلاباذی (متوفی ۳۸۰ هـ)، وی را از جمله کسانی معرفی می‌کند که در معاملات کتاب‌هایی تصنیف کرده است (کلاباذی، ۱۴۰۷: ۳۲)، پس از او سلمی (متوفی ۴۱۲ هـ) در طبقات الصوفیه و ابونعمیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰ هـ) در حلیۃ الاولیاء و قشیری (متوفی ۴۶۵ هـ) در رساله القشیری به کثرت تصنیفات او بدون نام بردن از آن‌ها اشاره کرده‌اند. تنها در قرن پنجم، هجویری در کشف الممحوب (۱۳۸۳: ۲۱۶) ضمن تجلیل و اظهار ارادت بسیار خود و استادش ابوالفضل ختلی از ترمذی، نام سه کتاب وی: *ختم الولایه*، *كتاب النهج* و *نوار در الاصول* را آورده و اساس بحث وی را در زمینه «طبقات و ترتیب اولیا و ولایت» دانسته است. از قرون ششم و هفتم از سوی صوفیه و نیز فرق صوفیانه به آثار ترمذی توجه بیشتری نشان داده شد. گفته می‌شود که ابوالحسن شاذلی (متوفی ۶۵۴ هـ) مؤسس شاذلیه کتاب *ختم الاولیاء* را تدریس می‌کرد و شیوخ بعدی این سلسله مانند ابن عطاء الله اسکندری

نیز چنین سنتی را ادامه داده‌اند (برکه، ۱۹۷۱: ۱۹۹). مقام وی در میان این سلسله چندان والاست که او را با لقب «امام ربانی» می‌نامند (سایح، ۱۴۲۷: ۱۸۳). جامی نیز در نفحات الانس (۱۳۸۶: ۱۱۹) از استفاده بهاءالدین نقشبند (متوفی ۷۹۱ ه ق) مؤسس سلسله نقشبندیه از روحانیت [مقام ولايت] ترمذی سخن گفته است. شاید توجه صوفیان به وی پس از قرن پنجم به توجه صوفیه به مسئله ولايت و پس از آن به خصوص به توجه ابن عربی (متوفی ۶۳۸ ه ق) به او و عقایدش در همین موضوع مربوط باشد.

تأثیر ترمذی و آثارش بر مؤلفان کتاب‌های عرفانی بسیار بوده است. از جمله کسانی که از آثار وی بهره بردنده، امام محمد غزالی است که از کتاب ال‌اکیاس والمغترین ترمذی در کتاب احیاء علوم‌الدین به خصوص در بخش «ریع مهلکات» استفاده برده و نیز آنچه درباره علم، عقل، نفس، روح، قلب و جنود آن‌ها نوشته متأثر از آثار ترمذی درین‌باره است (سایح، ۱۴۲۷: ۱۸۰). ابن عربی نیز در بحث از ولايت و اولیا در فتوحات مکیه (بی‌تا: ج ۱۲ و بهطور کامل ج ۱۳: ۲۶۱-۲۶۸) از مباحث ترمذی در این زمینه بسیار بهره برده و با تجلیل از وی یاد کرده و به ۱۵۷ پرسشی که ترمذی درباره ولايت در حتم‌الاولیاء مطرح نموده و پاسخ آن را فقط در حیطه دانش و معرفت اولیا دانسته، پاسخ داده است.

گفته می‌شود که ترمذی در برخی از علوم اسلامی نیز تأثیراتی بر مؤلفان بعدی داشته است؛ از جمله سیوطی در کتاب الاتقان فی علوم القرآن در بحث «قاعده فی الالفاظ یظن بها الترادف و ليست منه» و ابن قیم جوزیه در کتاب الروح، تحت تأثیر کتاب الفروق و منع الترادف حکیم ترمذی و نظریه وی درباره عدم ترادف الفاظ و در کتاب مدارج السالکین متأثر از منازل العباد وی بوده است (سایح، ۱۴۲۷: ۱۸۱).

البته درباره کتاب‌های حدیثی وی اختلاف نظر وجود دارد. برخی محدثان به روایات منقول در آثار ترمذی انتقاد کرده و وی را به نقل احادیث جعلی و ساختگی متهم ساخته‌اند. ابن حجر (۱۳۹۰)، ج ۵: ۳۰۹ از قاضی کمال‌الدین نویسنده تاریخ حلب نقل می‌کند که حکیم ترمذی از اهل حدیث نیست و دعوی کشف امور غامض دارد و از روش فقها دور شده است و بسیاری از فقها و صوفیه او را نکوهش کرده‌اند و کتاب‌هایش پر از اقوالی است که نه سند روایت دارد و نه کسی آن را شنیده است. البته به نظر ابن حجر، قاضی کمال‌الدین تاحدی زیاده‌روی کرده است. ابن قیم نیز درباره او می‌گوید:

او از اهل حدیث نبود، سخنانی نقل می‌کرد مانند سخنان صوفیه و دعوی کشف غواص داشت و آنچنان در این مسیر پیش رفت که سخنانش از قاعده فقه خارج شد و صوفیه و فقه بر او طعن زده‌اند... او آثارش را با احادیث موضوعه انباشت و روایاتی را نقل کرد که کسی آن را نشنیده بود (ابن قیم، ۱۴۰۳: ۲۰۳).

به‌حال افزایش شهرت ترمذی در عرفان سبب گردید تا مؤلفانی دیگر، آثاری را با زمینه آثار ترمذی بر ساخته و به وی نسبت دهند. به همین دلیل استقصای همه آثار موثق وی کار دشواری است. به‌طور کلی رسائل منسوب به وی بالغ بر ۱۲۶ عنوان است که بسیاری از آن‌ها از بین رفته و بعضی احتمالاً مکرر یا منحول است. اما روی هم رفته، نزدیک شصت رساله از او باقی است که بسیاری از آن‌ها هنوز چاپ نشده و یا چاپ انتقادی ندارد.<sup>۱</sup> ذیلاً برخی آثار قطعی و معتبر وی را که در این مقاله از آن استفاده شده معرفی می‌کیم:

### ۳-۱) بدوشان ابی عبدالله محمد الحکیم الترمذی

بیشتر شرح احوال ترمذی را از این کتاب نسبتاً کوتاه وی که درباره خود نوشته است، می‌توان به‌دست آورد. بخش دوم این کتاب به‌تمامی گزارش رؤیاهای ترمذی و نیز دیگران و بیشتر از همه رؤیاهای همسر وی است. در این رؤیاهای که محتوایی نمادین دارد، سیر تحول و پیشرفت روحی وی نمایش داده می‌شود. وی شاید در این اثر می‌خواهد تا خود را به عنوان کسی که به بالاترین مرتبه در سیر اولیاء‌الله معرفی کند. این رساله را هلموت ریتر کشف کرد و نخستین بار عثمان یحیی آن را به ضمیمهٔ ختم‌الاولیاء معرفی کرد. این رساله و سیره ختم‌الاولیاء را به انگلیسی ترجمه و با توضیحاتی منتشر کرد.

### ۳-۲) سیرة‌الاولیاء / ختم‌الاولیاء / ختم‌الولاية

سیرة‌الاولیاء بیشتر به ختم‌الاولیاء و ختم‌الولاية شهرت یافته است. ولی راتکه عنوان سیرة‌الاولیاء را صحیح‌تر می‌داند، زیرا ترمذی در آثارش از این عنوان استفاده کرده و عنوان ختم‌الاولیاء را به کار نبرده است. در سیره طریق رسیدن به مقام ولایت ازسوی طالب حق از توبه به انضباط نفس می‌رسد و آن‌گاه با الطافی ربانی به صعود نفس می‌انجامد.

**۳-۳) نوادرالاصول**

در این کتاب که حجیم‌ترین کتاب ترمذی است، موضوع واحدی دنبال نمی‌شود و هر حدیث و تفسیر آن شروع بحث جدیدی است. نوادر شامل ۲۹۱ اصل یا حدیث است که او با این احادیث، آراء و اندیشه‌هایش را درباره عبادات، معاملات، سلوک، ولایت، معرفت، حکمت و حتی درباره فرق کلامی بیان کرده است. مهم‌ترین نکته در این کتاب اثبات اجازة نقل حدیث به معناست. ترمذی خود بسیاری اوقات این کار را کرده است و اعتقاد دارد که اگر لازم بود عین عبارات حدیث حفظ شود، صحابه به جمع آوری حدیث مانند قرآن اقدام می‌کردند (ترمذی، بی‌تا: ۳۸۹).

**۴-۳) علل الشريعة / اثبات العلل**

از این کتاب با عنوانین علل العبودية فی الاحکام و کتاب العلل نیز یاد شده است. گفته شده که ترمذی به خاطر نظرات خاصی که در این کتاب و نیز ختم الولیاء ارائه کرده بود از زادگاهش تبعید شد. او در این کتاب، هفتاد مسئله فقهی را مطرح کرده و به علت تشریع آن‌ها پرداخته و تکالیف شرعی را به شیوه‌ای عرفانی تأویل کرده است.

**۵-۳) الاکیاس و المغترین**

این اثر یکی از کتاب‌های مهم ترمذی درباره سلوک است. وی در آن به مکرها و حیله‌هایی که مسلمانان و مؤمنان و اهل سلوک در انجام اعمال و یا در مجاهدت قلبی بدان دچار می‌شوند و راه‌های مقابله با آن‌ها می‌پردازد. در این کتاب بخش‌هایی به اغترار در وضو، نماز، تحصیل علم، نکاح، مجاورت مکه، تلاوت قرآن، بنای مسجد، دعا و... اختصاص یافته است و غزالی در «ربع مهلكات» و نیز ابن‌جوزی در تلبیس ابلیس از آن بهره برده‌اند.

**۶-۳) ریاضة النفس و ادب النفس**

این دو کتاب از سوی آرتور جان آربیری و عبدالقدار تصحیح انتقادی شد و در یک جلد در ۱۹۴۷ در قاهره به چاپ رسید. کتاب اول به روانکاوی انسان و ارتباط نفس و روح با قلب و صدر پرداخته و کتاب دوم افزون‌بر مطالب کتاب پیشین، به پرسش‌های عرفانی بهخصوص درباره یقین پاسخ داده است.

۳-۷) جواب کتاب من الری و جواب المسائل التی سأله اهل سرخس عنہ کتاب اول در جواب کسی است که در مجاهداتش از ترمذی طلب نشان دادن راه و راهنمایی کردن به شیخی را می خواست. پاسخ ترمذی یکی از وجوده ممیزات وی با شیوخ صوفی است. وی طلب و مجاهدت صادقانه و دستگیری خداوند را کافی می داند و از کسانی که برای سلوک به دنبال شیخ می گردند، تعییر به کسانی می کند که برای طلب خالق به مخلوق متول می شوند. وی سالک را به توبه واقعی و سعی در تطهیر و گزاردن نماز توصیه می کند و یادآور می شود که صبر باید همراه با مجاهدت باشد و نباید از مجاهدت ملول شد. موضوع کتاب دوم شأن مرید در سیر الى الله، صلاح و فساد قلب، معنای ولایت، محبت، راههای رهایی از وسوسه و طریق سلوک است. این دو کتاب را، راتکه در مجموعه ثلاثة مصنفات للحکیم الترمذی به چاپ رساند.

#### ۴. ارتباط ترمذی با تصوف

پیشتر گفتیم که میان ترمذی با صوفیان هم عصرش ارتباط مریدی و مرادی گزارش نشده است. شاید همین امر سبب شده تا مؤلفان صوفیه در سدههای سوم و چهارم مانند ابونصر سراج و ابوطالب مکی که از وابستگان به تصوف بغداد بودند، در آثارشان از احوال و اقوال وی یادی نکنند و کلاباذی و قشیری نیز به طور گذرا از او نام ببرند. در منابع بعدی نیز از او کمتر نامی برده شده است. حتی سلمی در طبقات الصوفیه (سلمی، ۱۴۰۶: ۴۳۴) از قول جعفر خلدی مؤلف بغدادی آثار صوفیه درباره وی می گوید که ترمذی صوفی نبوده است. ابونعمیم (متوفی ۴۳۰ ه ق) نیز در حلیة الاولیاء (ج ۱۰: ۲۳۵-۲۳۶) برخی از جمله حکیم ترمذی و ابوبکر وراق را جزء «حكماء المشرق» نام برده است. بنابراین به نظر می رسد، سنت عرفانی دیگری غیر از تصوفی که در عراق (بغداد) شکل گرفت، در نواحی دیگر ایران هم وجود داشت. همچنان که در خراسان نیز سنت معنوی دیگری به نام ملامته می شناسیم که نمی توان آن را ذیل عنوان صوفی آورد.<sup>۱۱</sup> بنابراین احتمالاً در ماوراءالنهر نیز غیر از تصوف جریانات عرفانی دیگری وجود داشته است. شاید به همین دلیل به برخی از اهل معنا در آن سامان حکیم می گفته باشند، حال آنکه القاب دیگری چون عالم، عارف، زاهد، شیخ، واعظ و صوفی نیز وجود داشت و لی مردم ماوراءالنهر لاقل خواص که با تصوف آشناشی داشتند، با وجود شباهت‌هایی که میان عقاید ترمذی با صوفیان بود، لقب حکیم بر وی و چند تن دیگر نهاده‌اند نه صوفی. اما تذکره‌نویسانی چون سلمی سعی کرده‌اند تا همه جریانات

معنوی مانند ملامتیه در خراسان و یا شاید جمعیتی با نام حکما را در ماوراءالنهر تحت نام واحد صوفی درآورند.<sup>۱۲</sup> با این حال جسته و گریخته تفاوت دیدگاهها و ریشه‌های این نحله‌های مختلف از لابه‌لای سخنان خود آنان نیز نمایان شده است. از جمله کسی چون انصاری (۳۱۷:۱۳۶۲) حکیم را غیر از صوفی می‌داند و ابویکر محمد بن عمر وراق، شاگرد ترمذی را حکیم معرفی می‌کند نه صوفی و می‌گوید: وی حکیم بود عارف نه صوفی. صوفی چیز دیگر است.

ترمذی خود نیز با اینکه با چند تن از صوفیان زمان خود آشنا بود، در هیچ اثری هرگز نام تصوف را برای مکتب خویش و یا نام صوفی را برای اولیا به کار نبرده است، به همین دلایل است که مستشرقینی چون ماسینیون و آربری ترجیح می‌دهند که به جای کلمه صوفی وی را فیلسوف و عالمه و یا بیشتر حکیم بنامند (Radtke, 1998: 555-556). بنابراین بهتر آن است که ما نیز لااقل به پیروی از برخی صوفیان دقیق او را همان حکیم بنامیم و طریقه او را کاملاً جدای از تصوف رایج ارزیابی کنیم و میان جریان حکمت یا لااقل طریقه او با تصوف (با وجود نقاط مشترک) فرق بنهیم. در ادامه، در بررسی آرای ترمذی به این وجوه مشترک و فرق‌های اساسی خواهیم پرداخت.

## ۵. حکمت ترمذی

آرای ترمذی را می‌توان تحت عنوان حکمت بررسی کرد، زیرا در مکتب وی حکمت هم آغاز راه و هم پایان راه است. سلوک برای رسیدن به حکمت است و حکمت وسیله سلوک در مدارج بالاتر. نه تنها سلوک بلکه همه عناصر فکری در مکتب او از آغاز تا پایان با موضوع حکمت ارتباط دارد: ولایت، عقل، علم، محبت، قرب و معرفت. شاید به همین دلیل بوده که با وجود شهرت ترمذی در ارائه نظریه ولایت، مکتب او با عنوان «حکیمیه» نامدار شده است.

در تعالیم ترمذی تعاریف زیادی از حکمت شده است. وی حکمت را راهیابی به باطن امور و اسرار عالم، و راه رسیدن به آن را نجات از خواهش نفس می‌داند. پس تا بنده در شهوت خود غرق است به حکمت نمی‌رسد، زیرا آنکه در ظاهر امور راه نمی‌یابد، باطن را هم در ک نمی‌کند (ترمذی، بی‌تا: ۴۱۵، ۲۷۱، ۱۹۳).

حکمت مراتبی نیز دارد: حکمتی که از کثرت تجارب و راهنمای انسان در مصالح دنیا است، حکمتی که از صفاتی معامله با خداست و راه به سعادت اخروی می‌برد، حکمتی که برای رژ جود الهی و به دنبال قرب و مشاهده می‌آید و اعلیٰ مرتبه آن یا همان الحکمة العليا و مخصوص اولیا

است (ترمذی، ۱۹۷۷: ۸۴-۸۵). این مراتب حکمت با عقل و علم ارتباط دارد. ترمذی توضیح می‌دهد که کار عقل استنباط است و استنباطی که از تطهیر ظاهر باشد، علم است و این مرتبه اول حکمت دنیوی است، ولی استنباطی که از تطهیر باطن است، نامش حکمت و حکمت علیاً یا معرفت خواهد بود (حسینی، ۱۹۴۶: ۳۳۱).

همان‌گونه که میان علم، عقل، حکمت و معرفت ارتباط وجود دارد، میان حکمت، طهارت، محبت و قرب نیز نسبتی هست. ترمذی می‌گوید که مجاهدت موجب تطهیر است و هر که پاک شد به قدر پاکی به حکمت و به قدر حکمت به حب و به قدر حب به قرب، و سرانجام ولايت حق می‌رسد.<sup>۱۲</sup> بدین ترتیب توجه او به حکمت، منتهی به یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین آموزه‌های یعنی موضوع ولايت شده است.

#### ۱-۵) ولايت و مراتب اولیا

از نظر ترمذی ضرورت وجود اولیا از این‌رو است که باید در میان خلق حاجتی باشد تا نادرستی اعتراض فرشتگان بر آفرینش انسان اثبات شود و وجود اینیا کافی برای رفع این ایراد و اعتراض نبوده است، به علاوه همواره به وجود اولیا یا حجج که یاوران و امان مردمند نیاز است. اما پیش از ترمذی این عقیده رایج بود که بهترین مردم و اولیای خدا در زمان پیامبر اسلام و در میان انصار و مهاجران بودند و پس از صحابه دیگر اولیایی چون آنان نخواهند بود و عقیده ترمذی که پس از پیامبر و صحابه او باز هم خدا اولیایی خواهد داشت که نه از «جهت وزن اعمال» بلکه «برحسب قلب» یعنی از نظر درجات معنوی حتی از مهاجر و انصار برترند (ترمذی، بی‌تا: ۴۳۷-۴۳۶)، عقیده‌ای نامتعارف بوده است.

ترمذی در برابر معتبرضان به این عقیده می‌گوید که خداوند خلق را پس از اینان (پیامبر و مهاجر و انصار) از نصیب خود محروم و نومید نمی‌کند؛ کسانی که معتبرضند، رابطه خدا با قلب‌های بندگان برایشان پوشیده و تنها چشمشان به حرکات جوارح خیره است و به نظرشان اعمال مهم جلوه می‌کند، از این‌رو، اینان به غرور اعمال نیک نیز گرفتارند و بر عمل خود اعتماد می‌کنند (ترمذی، بی‌تا: ۴۴۰-۴۴۱). او این حدیث را از پیامبر<sup>(ص)</sup> نقل می‌کند که ابدال امت من به‌واسطه کثرت روزه و نماز به بهشت نمی‌روند بلکه به سبب سلامت سینه (سلامة الصدر)، سخا، حسن خلق و رحمت نسبت به مسلمانان به بهشت پای می‌گذارند (ترمذی، بی‌تا: ۴۴۲).

بدین ترتیب به نظر ترمذی پس از درگذشت رسول خدا<sup>(ص)</sup> دوران رسالت و نبوت به پایان رسید و ولایت آغاز شد و ولی، جانشین نبی است. دسته‌ای از این اولیا را ترمذی «محدث» می‌نامد. اهمیت مقام محدث را ترمذی از این آیه استنباط کرده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى الْقَوْمُ الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ»، (حج: ۵۲). ترمذی اعتقاد دارد که ابن عباس پس از «من رسول ولا نبی» کلمات «ولا محدث» را هم قرائت می‌کرد، اما این قرائت او بعدها ترک شده و «ولا محدث» از قرآن حذف گردیده است (ترمذی، بی‌تا: ۳۵۳؛ ۳۴۹).

تفاوت محدث با رسول و نبی آن است که رسول به قوم خاصی فرستاده می‌شود و شریعت معینی می‌آورد، ولی نبی مردم را به شریعت رسول زمانش دعوت می‌کند و در عین حال برای مردم از سوی خدا اخباری می‌آورد. محدث نیز دعوت به شریعت زمان خود می‌کند ولی آنچه از حدیث (سخن خدا) به او می‌رسد، بشارت و موعظه و در تأیید و زیادت معرفت نسبت به شریعت است. تفاوت دیگر میان رسول و نبی با محدث آن است که اگر کسی وحی و خبر رسول و نبی را انکار کند، کافر می‌شود درحالی که رد حدیث محدث محروم شدن از برکت و نور وی است و به کفر نمی‌انجامد (ترمذی، بی‌تا: ۳۵۳ - ۳۵۰؛ ۳۴۹ - ۳۴۶).

اما تفاوت محدث با اولیای دیگر آن است که محدث، مقام والای ناصح را در میان سلسله مراتب اولیا دارد (ترمذی، بی‌تا: ۳۵۳). از سوی دیگر محدث علاوه بر فراست، الهام و صدیقت که در آن با اولیا مشترک است، صاحب حدیث است (ترمذی، بی‌تا: ۳۵۷-۳۵۸). توضیح آنکه اولیا هم در هنگام نجوا با خدا سخنانی در قالب نور دریافت می‌کنند، با این حال آنان در فرستنده سخن دچار تردید می‌شوند که مبادا این سخنان القای شیطان و خدعاً نفس باشد، اما حدیثی که محدث می‌شنود به واسطه حق و سکینه مراقبت می‌شود و دل محدث از شک و اضطراب آسوده می‌گردد. همان‌گونه که وحی برای نبی به واسطه روح (جبرئیل) حراست می‌شود و تردید در آن منتفی است (ترمذی، بی‌تا: ۳۵۹). البته ترمذی درباره اصطلاحاتی که به کار می‌برد مانند روح و سکینه چندان توضیحی نمی‌دهد و تفاوت حدیث با وحی، سکینه با روح را نیز روشن نمی‌سازد و پاسخ پرسش‌ها را در این باره منوط به ارتقای معرفت می‌کند. تفاوت دیگر محدث با اولیای دیگر این است که او با مراقبت خداوند از گناه و اشتباه مصون است و به نوعی به عصمت رسیده است، بنابراین محدث در میان اولیا رفیع ترین جایگاه را دارد.

## ۲-۵) خاتمیت نبوت و ولایت

ترمذی مقامی برای پیامبر اسلام قائل بود که پیش از او کسی - لااقل در میان علماء و فقهاء و حتی عرفا - چنان مقامی برای ایشان قائل نبود. وی می‌گوید:

ابتها خدا بود و هیچ چیز دیگر نبود. بعد فکر و سپس علم پذیر شد و مشیت در وجود آمد. نخستین چیزی که خدا اندیشید، فکر محمد بود، سپس در علم او علم محمد و آن گاه اراده محمد بود. او در احکام تقدیر اولین بود، در لوح اول، در میثاق اول و اولین کسی که خدا او را مخاطب قرارداد، نخستین کسی که از پل می‌گذرد، نخستین کس که به حضور خدا می‌رود و نخستین کس که خدا را زیارت می‌کند، بدین سبب او سید انسیاست (ترمذی، بی تا: ۳۳۷ - ۳۳۸).

شاید این سخنان را از مواد اولیه و مهم نظریه «حقیقت محمدیه» در مکتب ابن عربی بتوان دانست.

به عقیده ترمذی از جمله امتیازات مخصوص به پیامبر آن است که وی از مجذوبین بود و بنا بر آیه: «وَ وَجَدَكَ ضَالًا فَهَدَى» (الضحی: ۷) خدا وی را گمراه یافت، پس به تدریج به واسطه جود و کرم او را جذب و هدایت و تربیت کرد تا به عالی ترین مرتبه رساند (ترمذی، بی تا: ۴۰۹) دیگر آنکه پیامبر عصمت از گناه داشت (ترمذی، بی تا: ۳۳۷، ۴۰۸-۴۰۹)، از این‌رو، وی خاتم انبیا است. ترمذی خاتم را به این معنا می‌گیرد که خدا به واسطه مهر نبوت به نفس محمد و شیطان اجازه دخالت در وی نمی‌دهد (ترمذی، بی تا: ۳۳۷ - ۳۳۹). همچنین به نظر ترمذی زمانی که به کلی اخلاق نفس از رسول الله زایل شد، از سوی خداوند اذن یافت که شمشیر به کار برد، اسیر بگیرد، اخذ اموال کند و خلاصه در میان بندگان خدا داوری و تصرف نماید. برای انبیای دیگر حظوظ نفس کاملاً منقطع نشد، به همین دلیل به آنان اجازه چنین کارهایی داده نشد. قوم موسی هم تنها برای نجات سرزمینشان اجازه جهاد یافتند، ولی اخذ اموال برای آن‌ها جایز نبود (ترمذی، بی تا: ۴۱۲، ۴۱۰-۴۱۴). بنابراین تنها مهر خاتمیت بر نبوت پیامبر اسلام خورد.

او درباره ختم ولایت نیز می‌گوید که خدا پس از پیامبر، چهل مرد صدیق را که از اهل بیت پیامبر (اهل ذکر)<sup>۱۴</sup> او هستند و زمین به واسطه این چهل تن قائم است، معین کرد. هر گاه یکی از اینان در می‌گذرد، دیگری در پی او می‌آید و مقامش را می‌گیرد. این وضع ادامه می‌یابد تا شمار آنان منقرض شود و زوال دنیا برسد، آن گاه خدا ولی خود را می‌فرستد. این ولی از مجذوبین،

مقربین، خاتم الاولیا و حجت خدا بر دیگر اولیاست (ترمذی، بی تا: ۳۴۴). مرتبت او نزدیک به انبیاست و در حقیقت نزدیک است که به مقام آن‌ها برسد (ترمذی، بی تا: ۳۶۷). وی همچنین می‌گوید که به بعضی از محدثین و مجدوبین یک‌سوم مقام نبوت را داده‌اند و برخی رانیمی و برخی را بیشتر از این و آن که بیشتر از همه بهره‌مند شده کسی است که خاتم الاولیا است (ترمذی، بی تا: ۳۴۷).

شایان ذکر است که پیش از او عارفان سده سوم، بیشتر به مسئله اثبات کرامات اولیا و نیز برتری انبیا بر اولیا پرداخته بودند و دیدگاه ترمذی درباره مراتب و درجات اولیا بی‌سابقه بود. چند سده پس از ترمذی، عزیز نسفی (متوفی ۶۷۹ هـ) از بحث‌های جاری در ماوراءالنهر پیرامون موضوع ولایت خبر می‌دهد (نسفی، ۳۵۰-۳۱۶)، سرانجام ابن عربی عملً ادامه‌دهنده تفکرات ترمذی درباره ولایت بود.<sup>۱۵</sup> بدین ترتیب، ترمذی و اثر مهم او، سیره‌لاولیا، بی‌گمان قدیمی‌ترین و مؤثرترین تحلیل درباره موضوع ولایت است.

### ۳-۵) نظریه سلوک ترمذی

سلوک در نظریه ترمذی راه رسیدن به حکمت است. این نظریه با نوعی کیهان‌شناسی و علم‌الابدان همراه است که وی با درهم آمیختن آن با احادیث و آیات قرآنی سعی در اسلامی کردنش دارد. برای شناخت این نظام سلوکی باید با برخی از عناصر اصلی آن آشنا شد:

#### ۳-۵-۱) نفس

نفس در انسان بادی گرم است که قوت خود را از خون می‌گیرد و در سراسر بدن پراکنده می‌شود، ولی جایگاه خاص نفس در شش‌هاست و نیروی خود را بیشتر در شکم اعمال می‌کند. نفس انسانی سرشی دوگانه دارد و امکان دارد که تهدیب شود و مانند اعضای عالی بدن یعنی روح، قلب و عقل گردد (ترمذی، بی تا: ۱۲۸). البته این امر با تلاش انسان میسر نیست. انسان تنها می‌تواند با رعایت قوانین دین انضباط مناسبی به نفس بدهد، ولی رهایی و تعالی آن تنها به مدد الهی ممکن است، مادام که در نفس خواسته و اراده‌ای وجود دارد حتی اگر این خواسته وصول به خدا باشد - که یکی از بزرگ‌ترین خواهش‌هاست - به خدا نخواهد رسید. تنها در صورت ترک هرگونه خواهش و خواسته است که نفس می‌تواند به افلکیان و لاهوتیان نزدیک گردد، اما اگر نفس از طبیعت خاکی خود پیروی کند به پایین‌ترین مرتبه سقوط می‌کند (ترمذی، بی تا: ۱۲۸).

### ۵-۳-۲) عقل

عقل موهبت الهی است و در همه انسان‌ها مشترک و جایش در سر است، یعنی همان جایی که روح در آن قرار دارد (ترمذی، ۱۴۹۲: ۱۴۲). عقل نیز راهی به درون سینه دارد و از این راه نور خود (فهم) را - که در پیشانی قرار دارد - به درون سینه وارد می‌کند و پرتو آن طی فرایندی سبب می‌گردد تا امور انتظام یابد و خوب از بد تمیز داده شود (ترمذی، بی‌تا: ۲۷۶-۲۷۷).

وظیفه دیگر عقل مبارزه با هواهای نفسانی و ابلیس است. عقل را صد تن در مبارزه با ابلیس یاری می‌کنند که به آن‌ها (جنود عقل) می‌گویند (ترمذی، بی‌تا: ۵۴-۵۲؛ ترمذی، ۱۴۲۲: ۱۱۴-۱۱۳). برخی از جنودی را که ترمذی نام می‌برد می‌توان از جمله فصائل اخلاقی مانند تواضع، صبر، تقوی، سخاوت و عفت، و یا از جمله مقامات سلوک مانند خشیت، خوف، انبات، استقامت و تفویض امور به خدا، و یا از آداب سلوک مانند محاسبه، عزلت و تفکر، و یا از جمله توانایی‌های مثبت در انسان مانند علم، فهم، فراست، الهام و حتی احوالی همچون شوق، سرور، رقت، رافت و نرم‌خوبی دانست که فقط از لطفت قلب و نازکی طبع سر می‌زنند (ترمذی، بی‌تا: ۵۴-۵۲؛ ترمذی، ۱۴۲۲: ۱۱۳-۱۱۴). بنابراین در سلوک ترمذی این جنود عقل (علم، کیاست، ذکارت و...) است که در برابر جنود هوی می‌ایستد و از قلب محافظت می‌کند و سرانجام همین جنود است که به کمک قلب حکمت و معرفت را به ظهور می‌رساند (ترمذی، بی‌تا: ۱۲۵-۱۲۶، ۴۰۶). یکی دیگر از کارهای عقل آن است که طاعات را در دل مؤمن نیک و معاصی را زشت سازد. وی روایتی را نقل می‌کند که شیوه آن در اصول کافی هم آمده است:

چون خدا عقل را آفرید به او گفت: پیش بیا، عقل پیش آمد. گفت: بشیئن، نشست.

گفت: سخن بگو، سخن گفت. گفت: سکوت کن، سکوت کرد. پس گفت: به عزت و جلالم که چیزی دوست داشتنی ترا از تو خلق نکرده‌ام. با تو مرا می‌شناسند، مرا اطاعت می‌کنند و با تو آن‌ها را عتاب می‌کنم و ثواب و عقاب می‌دهم (کلینی، بی‌تا، ۱۶).

بدین ترتیب به نظر ترمذی تنها کیس یا عاقل و سرانجام حکیم می‌تواند در این مسیر پیش برود (ترمذی، بی‌تا: ۱۱۴؛ ترمذی، ۱۴۲۲: ۱۴۱-۱۴۰).

### ۵-۳-۳) فرح

از نظر ترمذی خیر و شر فرح بستگی به منشأ آن دارد، اگر از نفس برخیزد، شر و اگر از قلب سر بزند، می‌تواند خیر باشد. در قلب علم، فهم، ذهن، فطنت، معرفت و حیات قرار دارد که همه این

قوا از جنود عقل‌اند و برای خود افراحی دارند که خیر و موجب به جنبش درآوردن این قواست. در نفس نیز شهوت، علو، رفت، لذت و... وجود دارد و برای هر یک از این‌ها نیز در نفس افراحی است که شر و سبب به جنبش درآوردن نفس است. این افراح جنود هوی‌اند (ترمذی، ۱۴۶۶: ۵۴؛ ترمذی، ۱۹۹۲: ۱۳۸). از نظر ترمذی فرحی که از قوای نفس سر می‌زند دارای حرارت و حرقه است و ترمذی به سالک توصیه می‌کند برای آنکه حرارت افراحی که هوی از دوزخ آورده است، سرد شود، باید نفس را با منع و ترک آن افراح سوزان، دچار هموم و احزان کرد. به دنبال ترک فرح نفس، به نظر ترمذی انسان باید از افراح قوای قلب نیز بگریزد؛ زیرا تا نفس فعل است می‌خواهد از فرحی که قلب دارد او هم حظی ببرد؛ مثلاً اگر قلب مشتاق کار نیک بود، نفسی که هنوز فعل است، می‌خواهد تا او هم با آن عمل شهرتی و نامی در میان مردم بیابد، پس باید آن عمل نیک به گونه‌ای انجام دهد که کسی نداند و یا اگر نفس از این عمل معجب می‌شود باید آن عمل نیک را ترک کند. حتی اگر انسان اشتیاق به مستحبات یافت و نفس مترصد بهره‌بردن از آن شد، باید به انجام فرایض اکتفا کند. پس نفس را باید دائم مأیوس و دچار حزن کرد، تا انوار رحمت خدا که برودت و خنکی دارد شامل حال سالک شود و چشم قلب (فواد) بتواند بدون مانع دود و آتش افراح نفس، نور معرفتی را که ممکن است نصیب بنده شود، بییند و به یقین برسد و شک و آفات رفته‌رفته زایل گردد.

بدین ترتیب انسانی که از این افراح، چه حلال (اعمال نیک و معنوی) و چه حرام، به دامن حق می‌گریزد خداوند او را به فرح محمود دیگری می‌رساند به نام «فرح بامر الله» که نفس در آن مداخله نمی‌تواند کرد. چنین فرحی مخصوص کسانی است که واصل شده‌اند. این فرح صافی و دارای رطوبت و خنکی است. به طور کلی امور معنوی همچون فرح محمود، محبت و عواطف بارداشد و حرارت شهوت را خاموش می‌کنند. پس کسی که می‌خواهد به خدا برسد باید با فرح نفس در امر دنیا و دین مبارزه کند و به ذکر دائم خدا پناه ببرد تا شاید رحمت خدا شامل حالش گردد و خدا قلب را بر افراح نفس پیروز گردداند. آن‌گاه نفس نیز به‌واسطه حیات قلب به احیاء می‌رسد و پس از آن دیگر فرح قلب تنها به خداست.<sup>۱۶</sup>

#### ۵-۴) مبارزه با نفس تا حال اضطرار

در روش سلوکی ترمذی مسئله مبارزه با نفس تبدیل به مبارزه با افراح دنیوی شده است. در واقع هوی با لشکر افراح بر نفس و نفس با دنبال کردن این افراح رفته‌رفته بر قلب سیطره می‌یابد.

بدین ترتیب فرح نقش مهمی در صعود و سقوط در مسیر سلوک دارد. به همین دلیل بخش زیادی از آثار ترمذی درباره سلوک و ریاضت به این موضوع اختصاص یافته است. اما مبارزه با افراح در امور دنیا و دین و منغض کردن حظ نفس از این افراح نیز راه رسیدن نیست. به عبارت دیگر مبارزه با افراح نمی‌تواند ریشه نفس را قطع کند، زیرا قلب و نفس شریک در قوام جسداند (ترمذی، ۱۳۶۶: ۵۴؛ ترمذی، ۱۹۹۲: ۱۳۸).

پس وقتی بنده خدا به اینجا رسید که احساس کرد هنوز پر از معایب است، معایبی همچون: شادی کردن بر احوال خود نزد حق، طلب مقامات عالی نزد خداوند و نزد خلق (ترمذی، بی‌تا: ۱۳۲ - ۱۲۹).

در این حال مرد صادق با خود می‌گوید که چگونه می‌تواند این حلاوت‌ها را از دل بزداید، آن‌گاه حس می‌کند که قادر به این کار نیست، همچنان که قادر به سیاه کردن موی سپید نیست. آن‌گاه در این احساس تنها بی، وحشت و خیرانی به درگاه خدا زاری می‌کند و از صدق خود ناامید می‌شود و از خدا کمک می‌خواهد. پس رحمت حق بر حسب این آیه در می‌رسد: «أَمَّنْ يُحِبِّ الْمُضْطَرُ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خَلِفاءَ الْأَرْضِ» (نمل: ۶۲)... و آن‌گاه در یک لحظه قلب او نزد صاحب عرش و از محل صادقان در آسمان فرودین (بیت العزه) به محل احرار در آسمان هفتم (بیت المعمور) قرار می‌گیرد ... و چنانچه بر این مرتبه پایین‌بماند می‌تواند خود را از قید نفس و «سوء» آن برها نماید (ترمذی، بی‌تا: ۱۳۸ - ۱۳۲).

از این‌رو، تنها خداست که انسان را در مبارزه قلب بر افرح نفس پیروز می‌گرداند و فرح محمود یا «فرح بامر الله» - که نفس در آن مداخله نمی‌تواند کرد - به او عطا می‌کند. در این هنگام نفس نیز به واسطه حیات قلب نه تنها از بین نمی‌رود بلکه به احیاء می‌رسد (ترمذی، ۱۹۹۲: ۱۴۰ - ۱۳۸؛ ترمذی، بی‌تا: ۴۱۰ - ۴۱۱).

درواقع ترمذی تأکید می‌کند که صدق نفس و جهد انسان را نمی‌رهاند و مبارزه با نفس و اخلاق کافی برای رسیدن به حب، قرب و سراجام رسیدن به مقام ولايت نیست. بلکه این خداوند است که قلب مضطر را با لطف و رحمتش از سوءنفس می‌رهاند. بنابراین در شیوه سلوک ترمذی فضل الهی در برابر استحقاق قرار ندارد و یا ثمرة صدق و یا کسب بنده نیست. به عبارت دیگر نباید مقام ولايت اولیا را نتیجه سلوک دانست، بلکه آن را باید مقامی دانست که

ولیا با رحمت و جود الهی بدان می‌رسند. به همین جهت است که ترمذی والاترین صفت ولی را اختیار یا انتخاب شدن از سوی خدا دانسته است (ترمذی، ۱۹۷۷: ۸۱).

### نتیجه

برخی از ویژگی‌های خاص حکمت ترمذی که آن را با صوفیان متفاوت می‌کرده است، بعدها از سوی صوفیه پذیرفته شد؛ از جمله پس از گذر چند قرن، به همت ابن‌عربی و مکتب او تقریباً همه نظرات حکیم ترمذی درباره ولی و برتری آن بر نبی و اصلی بودن مقام ولایت نسبت به مقام نبوت تثیت شد و مطلبی که زمانی بدعت و کفر تلقی می‌شد با این تبصره، انگشت اتهام را از خود دور کرد که رسول گرامی اسلام که ختم نبوت‌اند، هم مقام ولایت و هم مقام نبوت داشتند و ولایت مقام باطن و نبوت مقام ظاهر ایشان بود. موضوع ختم ولایت هم که موضوع جدیدی بود پذیرفته شد و تنها در مصداق آن میان صوفیان اختلاف عقیده افتاد.

باین حال، در باب نظریه سلوک میان ترمذی با صوفیان هنوز همسوی وجود ندارد. اگرچه ممکن است برخی صوفیان سخنانی شبیه به ترمذی گفته باشند، اما شیوه سلوک در تصوف به‌ویژه پس از ایجاد تشکیلات خانقاہی با سلوک در حکمت ترمذی متفاوت است و همین تفاوت‌ها و ممیزات است که تفاوت‌های اصلی مکتب ترمذی را با تصوف نشان می‌دهد.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نظریه سلوک ترمذی و تفاوت‌هایش با نظریه سلوک صوفیان که نشانه‌ای بر صوفی نبودن وی هم هست، آن است که ترمذی در هیچ‌یک از آثارش به ضرورت وجود شیخ و راهنمای یا توسل به پیر زنده یا مرده به عنوان ارکان سلوک توصیه نمی‌کند. حتی توسل به شیخ را توسل مرده به مردۀ دیگر می‌داند. وی در پاسخ پرسشی که اهل سرخس درباره سلوک از او کرده بودند، می‌گوید که هر کس خدا اراده کند خدا راه سیر را به اونشان می‌دهد و در این‌باره سائل را به کتاب ریاضة النفس و سیرة الاولیاء خودش ارجاع می‌دهد (ترمذی، ۱۹۹۲: ۱۳۷-۱۳۸). در سرگذشت‌نامه خود نیز از هیچ صوفی به عنوان شیخ و راهنما یاد نکرده است، درحالی که داشتن شیخ زنده یا مردۀ در عالم شهادت یا غیب برای صوفیان از اصول اصلی و قطعی تصوف است. هر صوفی باید شجرۀ طریقتی از مشایخ داشته باشد؛ ولی ترمذی حتی منکر چنین پیر و راهنما، شیخ و شجره است.

ویژگی مهم دیگر در سلوک ترمذی نقش مهم عقل در فرایند وصول به حکمت یا معرفت است. صوفیان معمولاً در رسیدن به معرفت چندان به عقل اعتنای نداشته و بیشتر بر صفاتی قلب و انجام فرایض و دانشی که تاحدی این فرایض را بیاموزاند، تأکید کرده‌اند. در نظریه سلوک ترمذی این جنود عقل (علم، کیاست، ذکاوت) است که در برابر جنود هوی می‌ایستد و سرانجام نیز از همین جنود است که حکمت و معرفت به ظهور می‌رسند. بنابراین عقل در برابر قلب قرار ندارد، بلکه فرمانروای قلب و محافظ آن در برابر نفس، هوی و شیطان است و بسیاری از فضائل و استعدادهای معنوی و رحمانی و حتی احوالی همچون شوق، سرور، رقت، رافت و نرم‌خوبی از جنود عقل‌اند.

ولایت نیز که درجات بالاتری از وصول به حکمت را نشان می‌دهد، نسبت بسیار نزدیکی با عقل دارد. البته عقل در مرتبه وصول به ذات که از مراتب خاتم‌الاولیا و خاتم‌الانبیا است، قادر به درک و توصیف این مرتبه نیست. اما این به معنای بی‌لیاقتی عقل در وصول و برتری قلب بر آن هم نیست. بلکه توصیف‌ناپذیری آن مرتبه را می‌رساند.

تفاوت دیگر این است که ترمذی به سلوک تاحدی جنبه علمی (علم‌الاشیا قدیم) داده و بحث‌های فیزیولوژیکی درباره بدن را وارد این مقوله کرده است، همچنین مسئله مبارزه با نفس برای نجات قلب تبدیل به مبارزه عقل با افراح دنیوی شده است.

ترمذی از ملامتیان خراسان نیز که برخی آن‌ها را به ناروا اهل تصوف دانسته‌اند، نیست. وی برخلاف ملامتیه ارزش چندانی برای شناخت و درگیری‌شدن با «علم عیوب نفس» قائل نیست. از نظر ترمذی هر اندازه عیوب نفس را بشکافی و از آن بکاهی هرگز موفق نخواهی شد. راه نجات انسان، شناخت وضعیت وخیم، ناتوانی، شکست دائمی و استیصال واقعی در برابر نفس است، تا آدمی به حال اضطرار برسد و آن‌گاه از سوی خدا دستگیری شود. بنابراین نجات واقعی و نهایی در دست خدادست و البته آنچه شاید سبب‌ساز در این نجات باشد فهمیدن همین موضوع (قدرت و رحمت خدا و ناتوانی خود) در مسیر مبارزه با نفس است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. نام ترمذ از واژه ترمسته (در زبان باکتریایی به معنای ساحل راست) گرفته شده و کم کم به ترمذ تبدیل شده است. مشهورترین تلفظ برای ترمذ به کسر تاء و میم است، اما به فتح تاء و میم نیز گفته‌اند. (معانی، ۱۴۱۹: ج ۱، ۱۴۱۰: ج ۱: ۸۴۳) و (حموی، ۱۴۵۹: ج ۱: ۴۵۹) تلفظ آن را از اهالی ترمذ باضم تاء و میم و نیز فتح تاء و کسر میم شنیده‌اند.
۲. برای اطلاع بیشتر از بزرگان این شهر رک: (معانی، ۱۴۱۹: ج ۱: ۴۶۱، ۴۸۴: ۴۵۹-۴۶۱).
۳. برای اطلاع بیشتر رک: (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲: ج ۱۱: ۳۷۲؛ سلمی، ۱۴۰۶: ۶۷).
۴. اما عطار (۱۳۷۸: ۵۲۵) درباره این سفر می‌نویسد که وی با دو تن از دوستانش عزم سفر کرد، ولی به علت بیماری مادرش از این تصمیم عدول نمود و به همین سبب همواره از فوت فرصت تعلیم غمگین بود و پنهان می‌گریست تا آنکه یک شب جمیع مردم در گورستان که بعدها گفته شده که خضر بوده است، به تعلیم او اقدام کرد و طوری او را آموزش داد که وقتی دوستانش از سفر بازگشتد، وی از آن‌ها در علومی که آموخته بودند، برتری یافته بود. مطلبی که عطار نقل کرده با همین مضمون در یکی از آثار فارسی منسوب به ترمذی به نام *الادعیه* که جیوشی استقصاً کرده و آن را جعلی دانسته موجود است (جیوشی، ۱۹۸۰: ۷۵).
۵. در تاریخ تصوف دو انطاکی وجود دارد؛ یکی احمد بن عاصم (۱۴۰-۲۱۵ھـ) که از همراهان سری سقطی و حارث محاسبی بود و به علت اشراف بر خواطر به جاسوس القلوب شهرت دارد و دیگری عبدالله بن خیبق بن سابق انطاکی که کوفی الاصل و از نزدیکان یوسف اسپاط بود و طریقہ وی در عرفان نزدیک به ابوالحسن نوری (متوفی ۲۹۵ھـ) است. برنده راتکه و عثمان یحیی، این انطاکی را همان احمد بن عاصم دانسته و عثمان یحیی در مقدمه ختم الاولیاء (بی‌تا: ۱۵) آن کتاب را علوم المعامالت انطاکی و راتکه (۱۳۷۹: ۱۹، ۴۱) آن را کتاب رعایة محاسبی می‌داند که در آن انطاکی راوی تعالیم محاسبی است. اما براساس نظر احمد عبدالرحیم سایع در ختم الاولیاء (۵۷: ۱۴۲۹)
- کتاب دوae القلوب محاسبی بوده است.
۶. برای توضیح بیشتر رک: (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۵۲).
۷. شایان ذکر است که در انتساب این سه تن نیز به سلسله تصوف بغداد به روایت سلمی باید تردید کرد. برای توضیح بیشتر رک: (سویری، ۱۳۸۴: ۱۵۶-۱۵۴).
۸. برای اطلاع از شاگردان وی در حدیث رک: (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۱۳: ۱۰؛ ابن حجر، ۱۳۹۰: ج ۱۰؛ ذهبی، ۱۳۷۶: ج ۲؛ سبکی، ۱۳۸۳: ج ۲؛ ۶۴۵: ۳۰۸).

۹. ترمذی در کتاب رد علی الرافضیه با تفسیر آیات و احادیثی که شیعه برای اثبات عقاید خود دارند به مخالفت پرداخته است؛ از جمله حدیث ثقلین را رد می کند و هیچ گونه شأن علمی خاصی نیز برای اهل بیت (علیهم السلام) قائل نمی شود. البته در ختم الاویاء حظ حضرت علی<sup>(۴)</sup> از پورودگار را براساس خطبهها و ستایش هایش از خداوند، محبت دانسته، اما در بیشتر بخش های کتابش مقام ابویکر و عمر بسیار والاترست و این دو صاحبان کرامت و از «محدثین» به شمار می آیند. وی در ختم الاویاء (ص ۴۴۱) درباره عمر احادیث غریبی نقل می کند که تاحدی مرتبه او را از ابویکر هم بالاتر می برد؛ ترمذی معنی اولی الامر را در آیه «أَطْبِعُوا اللَّهَ وَأَطْبِعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)، علما و فقهای می داند نه اهل بیت پیامبر و بر تفسیر شیعه از سوره احزاب، آیه ۳۳ که در آن وعده تطهیر اهل بیت<sup>(۴)</sup> از «رجس» داده می شود، ابراد می گیرد (سایح، ۱۴۲۷-۱۴۵۰).
۱۰. محمد ابراهیم جوشی فهرستی از کتابخانه های مهم در شرق که نسخه های خطی آثار ترمذی در آنها نگهداری می شود در کتاب الحکیم الترمذی: دراسة لاثاره و افکاره (جوشی، ۱۹۸۰: ۵۴-۶۸) آورده و در همین اثر پنجاه رساله ترمذی را نیز با توضیح درباره محتوا و فصل هایش ذکر کرده است (جوشی، ۱۹۸۰: ۱۵۹-۱۶۸).
۱۱. درباره یک دست کردن تمام جریانات معنوی از طریق طبقات الصوفیه سلمی رک: (بورجودی، ۱۳۸۵: ۲۹-۲۴).
۱۲. کلینی هم در اصول کافی (کلینی، ج ۱، ۲۴۸: ۳۳۰) این کلمات را جزء آیه آورده است و توضیحی که درباره محدث و عصمت او ذکر می کند شباهت بسیار به نظر ترمذی دارد.
۱۳. منظور ترمذی از «اهل بیت پیامبر» اهل بیت نسبی پیامبر اسلام نیست بلکه اهل ذکر و مقام معنوی اوست.
۱۴. برای توضیح بیشتر درباره نوآوری ترمذی در زمینه ولایت رک: (محمد سوری، ۱۳۸۵: ۴۵-۲۴).
۱۵. برای توضیح بیشتر رک: (ترمذی، ۱۳۶۶: ۵۳-۵۲، ۷۷، ۷۴، ۶۱-۶۵، ۴۱۱-۴۱۸۱، ۲۸۱-۳۴۳)، (۳۴۴).

## منابع

- قرآن کریم
- ابن حجر عسقلانی. (۱۳۹۰/۱۹۷۱م)، لسان المیزان، بیروت: مؤسسه الاعلمی للطبعات.
- ابن حوقل. (۱۹۶۷)، کتاب صورة الارض، لیدن: مطبعة الارض.

- ابن عربی. (بی تا)، *الفتوحات المکیة*، بیروت: دارالصادر.
- ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر. (۱۴۰۳/۱۹۸۳)، *تحفۃ المودود باحكام المولود*، بیروت: دارالکتاب العربی.
- ابونعمیم اصفهانی. (۱۳۸۷/۱۹۶۷)، *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، بیروت: محمدامین خانجی انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۶۲)، *طبقات الصوفیه*، مقابله و تصحیح محمد سرور مولائی، تهران: طوس.
- برکه، عبد الفتاح. (۱۹۷۱)، *الحکیم ترمذی و نظریته فی الولایة*، بی جا: مجتمع البحوث الاسلامیة.
- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۸۵)، *پژوهشی‌ای عرفانی*، جستجو در منابع کهن، تهران: نی.
- ترمذی، محمدبن علی. (۲۰۰۵/۱۴۲۹)، *ختم الاولیاء*، تحقیق احمدعبدالرحیم سایح، توفیق علی و هبہ بیروت: مکتبة الثقافیة الدینیة.
- ———. (بی تا)، *ختم الاولیاء*، همراه با بدوشان ،تحقیق عثمان اسماعیل یحیی، بیروت: المطبعة الكاثولیکیه.
- ———. (۱۹۷۷)، *معرفة الاسرار*، تصحیح محمد ابراهیم جیوشی، مصر: دارالنهضۃ العربیہ.
- ———. (۱۹۴۷/۱۳۶۹)، *کتاب الرياضة و ادب النفس*، تحقیق ایچ. آربی، علی حسن عبدالقدار، مصر: مطبعة مصطفی البابی الحلبی.
- ———. (بی تا)، *نواذر الاصول فی معرفة اخبار الرسول*، یلیه مرقاہ الوصول حواسی نواذر الاصول، بیروت: دار صادر.
- ———. (۱۴۲۲/۲۰۰۲)، *غور الامور*، تحقیق احمد عبدالرحیم سایح، احمد عبده عوض، قاهره: مکتبة الثقافۃ الدینیة.
- ———. (۱۹۹۲)، *ثلاثۃ مصنفات للحکیم الترمذی*، کتاب سیرة الاولیاء، جواب المسائل التي سأله اهل سرخس عنها، جواب کتاب من الری، به اهتمام براند راتکه، قسم الاول، النصوص العربية، بیروت: دارالنشر فرانتس شتاینر، شتوتکارت.
- ———. (۱۴۱۰/۱۹۹۰)، *الکیاس والمغترین* (طبعان النفوس)، تحقیق احمد عبدالرحیم سایح و سید جمیلی، بیروت و قاهره: دارالجیل و المکتب الثقافیة.
- جامی، نورالدین عبد الرحمن. (۱۳۸۶)، *نفحات الانس*، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ پنجم، تهران: سخن.

- جیوشی، محمدابراهیم (۱۹۸۰)، *الحکیم الترمذی: دراسة لآثاره و افکاره*، قاهره: دارالنهضة العربية.
- حسینی، عبدالمحسن. (۱۹۴۶)، *المعرفة عنـ الحکیم الترمذی*، قاهره: دارالکاتب.
- خطیب بغدادی. (۲۰۰۱/۱۴۲۲)، *تاریخ مدینة الاسلام*، بیروت: چاپ بشار عواد معروف.
- ذہبی، شمس الدین ابو عبدالله (۱۳۶۷/۱۹۵۶)، *تذکرة الحفاظ*، هند: دارالاحیاء التراث العربي.
- رادتکه، برند روڈلف؛ اوکین، جان. (۱۳۷۹) *مفهوم ولايت در دوران آغازين عرفان اسلامي*، دو اثر از حکیم ترمذی، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: مرکز.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۳)، *جستجو در تصوف ایران*، تهران: امیر کبیر.
- سایح، احمد عبدالرحیم. (۲۰۰۶/۱۴۲۷)، *الحکیم الترمذی و نظریته فی السلوک*، قاهره: مکتبة الفقافة الدينية.
- سبکی، ابونصر عبدالوهاب بن علی. (۱۹۶۴/۱۳۸۳)، *طبقات الشافعیة الکبری*، تصحیح عبدالفتاح محمد الحلو، محمود محمد الطناحی، بی جا : مطبعة عیسی البابی الحلبی و شرکاء.
- سلمی، ابوعبدالرحمن. (۱۹۸۶/۱۴۰۶)، *طبقات الصوفیه*، نورالدین شرییه، چاپ دوم، سوریه: دارالکتب الفیض.
- سمعانی، عبدالکریم. (۱۹۹۸/۱۴۱۹) *الانساب*، به کوشش محمد عبدالقدار عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- سوری، محمد. (۱۳۸۵)، *ولایت از دیدگاه حکیم ترمذی*، پایان نامه کارشناسی ارشد از موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، استاد راهنمای ناصرالله پور جوادی، مشاوران: محمد شمالي و فنایی اشکوری.
- سویری، سارا. (۱۳۸۴)، «*حکیم ترمذی و جنبش ملامتی در تصوف سده‌های آغازین*»، میراث تصوف، ج ۱، ویراسته لئونارد لویزن، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: مرکز.
- عطار، فریدالدین. (۱۳۷۸)، *تذکرة الاولیاء*، به تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.
- کلاباذی، ابوبکر محمد. (۱۹۸۶/۱۴۰۷)، *التعرف لمنهب اهل التصوف*، دمشق: دارالایمان.
- کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب. (بی تا)، *اصول کافی*، با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، تهران: انتشارات مسجد چهارده معصوم.<sup>(ع)</sup>
- نسفی، عزیز بن محمد. (۱۹۷۱/۱۳۵۰)، *مجموعه رسائل مشهور به کتاب الانسان الكامل*، به کوشش ماریزان موله، تهران: ایستیتو ایران و فرانسه.

- واعظ بلخی، صفی الدین ابوبکر عبدالله بن عمر. (۱۳۵۰)، *فضائل بلخ*، ترجمة حسینی بلخی، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۳)، *کشف المحتجوب*، به کوشش محمود عابدی، تهران: سروش.
- یاقوت حموی. (۱۴۱۰/۱۹۹۰)، *معجم البلدان*، به کوشش فرید عبدالعزیز جندی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- Bernd Radtke .(1980),*Al- Hakim Al-Tirmidi; ein islamischer Theosoph des 3/9 Jahrhundert*, Freiburg
- *Theologen und Mystiker Hurasan und Transoxanien*, zdmg/(zeitschrift der deutschen morgenlandischen gesellschaft,(1998).

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.